

فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین

(نشریه علمی)

سال دوازدهم - شماره چهارم - زمستان ۱۴۰۱ - شماره پيوسته ۳۸

بررسی و تحلیل کارکردهای گیاهان بومی در ضرب‌المثل‌های رایج استان فارس

(ص ۶۳ - ۸۵)

میثم زارع^۱، زهرا ریاحی‌زمین^۲ (نویسنده مسئول)

 20.1001.1.2345217.1401.12.4.3.9

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۸/۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱/۱۶

چکیده

ضرب‌المثل‌ها بخش مهمی از فرهنگ و ادبیات عامه‌اند و عناصر طبیعی که در زندگی مردم نقش بسزایی دارند، از مهم‌ترین عناصری هستند که در این شاخه از ادب عامه بازتاب یافته و به صورت‌های مختلف و با کارکردهای متنوع به کار رفته‌اند. در این نوشتار، به روش توصیفی-تحلیلی از نوع تحلیل محتوای کیفی و با استفاده از ابزار گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای، بازتاب گیاهان بومی و کارکردهای آن در مثل‌های استان فارس، از زوایای گوناگون بررسی گردیده‌است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که عناصری مانند شکل ظاهری گیاهان، محل رشد و نمو، کاربرد غذایی و دارویی، شکل نوشتاری در مثل‌ها مورد توجه قرار گرفته است تا با استفاده از این ابزارها و مؤلفه‌ها، مسائلی همچون بی‌ارزشی، فراموش کردن هویت و گذشته، طفیلی‌بودن، بی‌نصیب و بی‌قسمت بودن، منفعت‌طلبی، انجام کار سودمند، پرهیز از هم‌نشینی بد و داشتن دانش زیاد به تصویر کشیده شود.

کلمات کلیدی: استان فارس، ضرب‌المثل، کارکرد، گیاه.

۱. دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.

E-mail : meysamzare3750@yahoo.com

۲. استاد بخش زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.

E-mail : z.riahizamin@shirazu.ac.ir



۱. مقدمه

۱-۱. بیان مسئله

فرهنگ و ادبیات عامه، بخش مهمی از فرهنگ و تمدن هر ملت و قوم را تشکیل می‌دهد. «هنگامی که سخن از فرهنگ عامه به میان می‌آید، سخن از افسانه‌ها، ترانه‌ها، عقاید، آداب و رسوم، مذهب، گویش‌ها، ضرب‌المثل‌ها، چیستان‌ها، بازی‌ها و هزاران پدیده آشکار و نهان دیگر اجتماعی است» (همایونی، ۲۵۳۶: ۲). بخش مهمی از فرهنگ عامه را مثل‌ها تشکیل می‌دهند. معین می‌نویسد: «مثل به معنای داستانی است که میان مردم شهرت یافته است و آن را برای ایضاح مطلب و مقصود خود به نظم یا نثر حکایت کنند» (معین: ۱۳۸۶: ۱۶۲۸) و بهمینار معتقد است: «مثل جمله‌ای است مختصر مشتمل بر تشبیه یا مضمون حکیمانه که به واسطه روانی الفاظ، روشنی معنی و لطافت ترکیب بین عامه مشهور شده و آن را بدون تغییر یا تغییر جزئی در محاورات خود به کار برند» (بهمینار، ۱۳۶۹: یو).

یکی از جامع‌ترین و مانع‌ترین تعاریف از مثل، تعریف ذوالفقاری است: «مثل، داستان، یا نبوشه جمله‌ای است کوتاه، مشهور و گاه آهنگین، حاوی اندرزها، مضامین حکیمانه و تجربیات قومی، مشتمل بر تشبیه، استعاره یا کنایه که به دلیل روانی الفاظ، روشنی معنا، سادگی، شمول و کلیت در بین مردم شهرت و رواج یافته است و با تغییر یا بدون تغییر، آن را به کار می‌برند» (ذوالفقاری، ۱۳۹۴: ۱۳۳).

در پژوهش حاضر نیز نویسندگان بر این باورند که مثل، سخنی بلیغ و گاه موزون و آهنگین است که گوینده برای قانع کردن مخاطب به کار می‌برد. اصل مهم آن بر پایه پندآموزی است و بین مردم شایع شده است. ضرب‌المثل معمولاً به داستانی برمی‌گردد که گاه فراموش شده است.

فرهنگ و ادبیات عامه با زندگی توده مردم گره خورده و با امور روزمره و عادی آنان پیوندی ناگسستنی دارد؛ برای همین است که نسبت به ادب رسمی «این قسمت را برای شناخت مردم و پی بردن به وضع روحی و اجتماعی و سوابق زندگی بشر مفیدتر و گران‌بهارتر یافته‌اند» (محبوب، ۱۳۸۷: ۴۳). مثل‌ها نیز به‌عنوان بخشی از فرهنگ و ادب عامه برای شناخت وضع مردم می‌تواند سودمند باشد.

این بخش از فرهنگ عامه متشکل از عناصر مختلفی است که هر یک در زندگی مردمان نقش بسزایی دارد. از جمله آن‌ها، عناصر طبیعی است که از بهترین و غنی‌ترین منابع برای ساخت مثل بوده و با بسامد فراوانی در دل مثل‌ها نشست است. همان‌گونه که «شاعر، پدیده‌های طبیعی مانند سنگ، گل، ماه، دریا، درخت، ستاره و غیره را به کار می‌گیرد تا به مفهوم نامحسوسی که در ذهن دارد تجسم ببخشد و آن را محسوس و قابل درک سازد» (فتوحی رودمجنی، ۱۳۸۶: ۱۹۰)، سازندگان مثل‌ها نیز با بهره‌گیری از عناصر طبیعت، اندیشه‌های خود را در قالب مثل بیان می‌کرده‌اند.

مردم سرزمین فارس نیز همچون سایر مناطق، برای انتقال مفاهیم ذهنی خود به مخاطب از این شیوه بازنمایی عناصر طبیعی در مثل‌ها بهره فراوانی برده‌اند. در استان فارس «وجود عجایب طبیعی همچون رشد و پرورش میوه‌های سردسیری و گرمسیری در یک محل، کوه‌ها، درّه‌ها و رودهای آن، منطقه را به صورتی درآورده است که تفکرات متعدد و متنوع در آن مجال رشد و حتی گسترش یابند» (ندیم، ۱۳۸۲: ۴۴).

استان فارس، استانی در جنوب ایران است. «این استان از شمال با استان اصفهان، از شمال غرب و غرب با استان‌های کهگیلویه و بویراحمد و بوشهر، از جنوب و جنوب شرق با استان هرمزگان، از شرق با استان کرمان و از شمال شرق با استان یزد همسایه است» (سازمان نقشه برداری کشور، ۱۳۸۴: ۱) آب و هوای فارس در شمال سردسیر، در نواحی مرکزی زمستان‌ها معتدل و بارانی و تابستان‌ها گرم و خشک، و در جنوب و جنوب شرقی زمستان‌ها معتدل و بارانی و تابستان‌ها بسیار گرم است. تفاوت اقلیم از شمال به جنوب استان فارس تا حدی است که دو بخش سردسیر و گرمسیر به خوبی در فارس متمایز شده‌اند. این ویژگی‌های اقلیمی باعث شده است تا تنوع و پوشش گیاهی متغیری در این استان وجود داشته باشد.

در این نوشتار کوشش شده تا بازتاب گیاهان خودرو، به عنوان یکی از عناصر مهم طبیعت در مثل‌های فارس و کارکردهایشان نشان داده شود و پاسخ این پرسش‌ها به دست آید:

- ۱- کدام یک از گیاهان بومی در ضرب‌المثل‌های رایج فارس بازتاب یافته است؟
- ۲- گیاهان به کاررفته در ضرب‌المثل‌های فارس، چه کاربردی در بین مردم دارند؟

۲-۱. روش پژوهش

این پژوهش به روش توصیفی از نوع تحلیل محتوای کیفی و مراجعه به منابع کتابخانه‌ای انجام شده است. برای این منظور، پس از مطالعه منابع و آثار مربوط به ضرب‌المثل‌ها، حدود چهل و هشت هزار انواع مثل از پنجاه کتاب مورد بررسی قرار گرفت. سپس ضرب‌المثل‌هایی که در آن‌ها گیاهان خودرو آمده بود و درختچه نبودند و نام خاصی داشتند، یادداشت گردید و از میان این ضرب‌المثل‌ها، آن‌هایی که عناصر گیاهی در آن‌ها برجسته‌تر بود، انتخاب گردید. سپس با طبقه‌بندی و تحلیل این یادداشت‌ها چارچوب نظام‌مندی ارائه گردید. به علت پهناور بودن استان فارس و دشواری کار میدانی، جامعه آماری تحقیق، ضرب‌المثل‌های چاپ شده استان فارس است.

۳-۱. پیشینه پژوهش

تاکنون پژوهشی با موضوع بررسی کارکردهای گیاهان در ضرب‌المثل‌های استان فارس انجام نشده است اما در مقالاتی به ضرب‌المثل‌های فارس یا بازتاب کشاورزی، دامداری، اقلیم زندگی و غیره در مثل‌ها پرداخته شده است که به دو مورد از آن‌ها اشاره می‌شود:

محمودی و هاشمی (۱۳۹۵) در مقاله «نگاهی به ضرب‌المثل‌های شهرستان داراب» به این نکته تأکید کرده‌اند که طبیعت در مثل‌های این شهرستان بازتاب یافته‌است و هدف از بیان این مثل‌ها، تبیین مسائل اخلاقی و تربیتی است.

شریفی و ندیمی (۱۳۹۲) در مقاله «تحلیل معنی‌شناختی از کاربرد نام حیوانات در ضرب‌المثل‌های گویش لار» به این نتیجه رسیده‌اند که غالب کاربرد نام حیوانات در مثل‌ها، انعکاس مسایل اخلاقی و آموزشی است و از لحاظ دلالت معنایی، دلالت نیم‌ارجاعی دارد.

۲. بحث اصلی

از دیرباز، گیاهان در زندگی انسان‌ها نقش مهم و حیات‌بخشی داشته‌اند. در اساطیر ایرانی نیز این جایگاه به خوبی قابل مشاهده است. در کتاب بندهشن، از گیاه به عنوان چهارمین آفریده نام برده می‌شود: «چهارم گیاه را آفرید، نخست بر میانه این زمین فراز رست چند پای بالا، بی‌شاخه، بی‌پوست، بی‌خار و تر و شیرین، او همه‌گونه نیروی گیاهان را در سرشت داشت. او آب و آتش را به یاری گیاه آفرید؛ زیرا هر تنه گیاهی در سرشک آبی بر سر و آتش و چهار انگشت پیش (از آن است) بدان نیرو همی رست» (فرنیغ‌دگی، ۱۳۶۹: ۴۰).

در این اساطیر، پیدایش انسان را از گیاه ریواس می‌دانند:

«چون اهریمن درتاخت، فرودین ماه، روز هرمزد، کیومرث را بکشت. نطفه کیومرث به زمین آمد. چهل سال به نطفه بودن در زمین ایستاد. پس مشی و مشیانه از زمین، ریواس پیکر برستند؛ یعنی چون ریواس که برآید و او را برگ بر تن فراز ایستد. روشن گفت: نه ماه ریواس پیکر بودند، سپس به مردم پیکری گشتن» (بهار، ۱۳۶۲: ۹۹).

در آیین مهر نیز گیاه حضور و ظهوری اسطوره‌ای دارد؛ زیرا هنگامی که مهر گاو نر را قربانی می‌کند، از خون او گیاهی می‌روید که باعث باروری و سرسبزی زمین می‌شود. (سرخوش کرتیس، ۱۳۷۳: ۱۳). پس از مرگ سیاوش از خون او گیاهی می‌روید:

بدانجا که آن طشت کُردش نگون	به ساعت گیاهی برآمد ز خون
که خـوانی همی خون اسیاوشان	گیا را دهم مـن کنونت نشان

(فردوسی، ۱۳۷۹: ۱۵۳).

از گذشته در فرهنگ و ادبیات، این نگاه به گیاهان و درختان حضور پررنگی داشته است و در ضرب‌المثل‌ها هم نمود بسیاری یافته است. در ضرب‌المثل‌های فارس گیاهان جایگاه ویژه‌ای دارند و در ساخت برخی مثل‌ها از آن‌ها استفاده شده است. این گیاهان اغلب در فصل بهار همراه با بارندگی در استان فارس می‌رویند. در این پژوهش به ترتیب الفبایی به بررسی مهم‌ترین گیاهانی که در مثل‌ها به کار برده شده است، پرداخته می‌شود.

۱-۲. آویشن *āvišan*

آویشن از گیاهانی است که در ضرب‌المثل‌های فارس به کار رفته است. «آویشن، آویش، آوشن، آویشه و آویشنه، نوعی گیاه از تیره نعناعیان با گل‌های سفید یا گلی و برگ‌های کوچک متقابل بیضوی و نوک تیز به درازی یک سانتیمتر است. آن را نیز به نام *origanum* محسوب داشته‌اند... نوع دیگر آن، آویشن شیرازی است با ارتفاع ۴۰ تا ۸۰ سانتی‌متر پر ساقه و گل آن سفید ریز است... واژه آویشه را که به معنی آویشن و پودنه کوهی است، یوسفی طبیب در ابیات زیر به کار برده است، گوید:

آویشه خوری چو نیم مثقال	بیرون برد از تن تو بلغم
نیکو بود از برای معده	قوت یابد ازو جگر هم
فارغ کندت ز درد سینه	تشویش سپرز را کند کم

(رنگچی، ۱۳۷۲: ۲۰-۱۹)

یکی از ویژگی‌های مهم گیاه آویشن که در مثل‌ها نیز بازتاب یافته، ویژگی درمانگری این گیاه است. نگاه به گیاه به عنوان یک وسیله درمانی از گذشته در فرهنگ ایران وجود داشته است. به ارزش دارویی و خاصیت درمانگری گیاهان در اوستا، دینکرد، بندهشن و غیره نیز اشاره شده است؛ به عنوان مثال در بندهشن آمده که «دوازده سرده [نوع] گیاه دارویی از گاو یکتا آفریده پدید آمده است» (فرنیغ‌دادگی، ۱۳۶۹: ۸۶).

مردم استان فارس نیز همچون سایر نقاط ایران از گیاه آویشن برای درمان بیماری‌ها استفاده می‌کنند. نظری و پیروزه درباره کاربرد آن در منطقه یاسوج می‌نویسند: «مردم این منطقه از قدیم‌الایام نیز به خواص دارویی این گیاه آشنا بودند و از آن در درمان بیماری‌ها استفاده می‌کردند» (نظری و پیروزه، ۱۳۹۵: ۹۸).

در مثل زیر به با ارزش بودن گیاه آویشن به خاطر خاصیت درمانگری اشاره شده است. زمانی این ضرب‌المثل به کار می‌رود که شخصی به خاطر حرص و جهلش، درست را از نادرست تشخیص ندهد و به دیگران کمک نکند:

- اوشن شاتی برای روز تفاق (رشیدی، ۱۳۹۶: ۳۷۸).

ošən šāti barāy rūze tefāq

برگردان: اوشن را برای روز اتفاق (مبادا) نگه داشته‌ام.

گویند شخصی، پدرش سخت بیمار بوده، برای او اوشن تجویز می‌کنند. پسرش با اینکه اوشن داشته، از آوردن آن خودداری می‌کرده و مدام می‌گفته برای روز مبادا نگه داشته‌ام. هرچه می‌گفتند روز مبادا الآن است و پدرت دارد می‌میرد، دوباره بر حرف خود اصرار می‌ورزیده که برای روز اتفاق گذاشته‌ام و نهایتاً از جهل او پدرش می‌میرد.

در مثل دیگری ویژگی درمانگری مورد نظر است تا نشان دهند چگونه کسی اصل موضوعی را فراموش کرده و به فرع آن پرداخته است:

- این که می‌دهی حنا سرت رنگ بیاید، بده اوشن تیرت بند بیاید (خدیش، ۱۳۷۹: ۱۷۷).

inke midahi hanā saret rang beiāyad bede ošan teret band beiāyad

برگردان: این که می‌دهی به حنا تا سرت رنگ بگیرد، بده به اوشن تا اسهالت بند بیاید.

اوشن به خاطر خاصیت درمانگری برای بسیاری از بیماری‌ها، در ضرب‌المثلی به دانش زیاد همانند شده است:

- فلانی پزین هوشه ان (روبین اهلی، ۱۳۹۶: ۱۶۸).

folāni pezene haveša en

برگردان: فلانی خمره اوشن است.

غیر از مسایلی که مربوط به دانش و درمانگری اوشن و وجه مثبت اوشن در ضرب‌المثل‌ها است، هنگامی که بخواهند درباره کنجکاویکسی یا بی‌ارتباط بودن موضوعی سخن بگویند، از اوشن در مثل‌ها استفاده می‌کنند و بیشتر نیز شکل ظاهری، مزه و نامی که بر اوشن می‌نهند، مورد توجه است:

- سر جارو کون جارو، پدر سوخته اوشن درازو (عمادی، ۱۳۸۵: ۱۶۰).

sar jāru kun jāru pedar soxteye ošan derāzu

برگردان: سر جارو ته جارو، پدر سوخته اوشن دراز.

اوشن مزه تندی دارد و هنگامی که با گیخه که آن نیز گیاهی تند است، مخلوط شود و به دهان کسی گذاشته شود، مزه تند و تیز این مخلوط دهان را بسیار می‌سوزاند. برای همین، هنگامی که کسی را به

بررسی و تحلیل کارکردهای گیاهان بومی در ضرب‌المثل‌های رایج... (ص ۶۳-۸۵)---میشم زارع و همکار ۶۹

خاطر کاری که نکرده یا کار صحیحی که انجام داده به ندامت و غلط کردن و ابدارند، مثل زیر را به کار می‌برند:

- آوَشَن و گِیخه دِنِ کَسی کردن (حکمت، ۱۳۹۳: ۳۱۱).

avašan va gixe de ? an kasi kardan

برگردان: آویشن و گیخه در دهان کسی گذاشتن.

پاک کردن آویشن از چوب‌هایش کار سختی است و زمان می‌برد، برای همین، هنگامی که کسی کارهای مهم‌تری دارد که انجام نداده است و نمی‌تواند به کارهای دیگر بپردازد، از مثل زیر استفاده می‌کند:

- همه چی اُم کَرده، حُلا اَوِشَه پَکِنَزَه اُم و جا (رویین اهلی، ۱۳۹۶: ۲۸۸).

hama či om kerde, olā aveša pakeneza om vejā

برگردان: همه کار را کردم، حالا آویشن پاک‌کردم مانده است.

در ضرب‌المثلی نیز آویشن جای پونه به کار برده شده است تا نشان داده شود گرچه کسی از دیگری کناره می‌گیرد ولی هر جا می‌رود، جلوییش ظاهر می‌شود:

- مار از هوش آگروزه، هوشه آذر هاوونه‌ی مارآدورآیا (کریمی نژاد، ۱۳۸۱: ۱۳۵).

mār-az- haveša- agruze-haveš-adore- hāvunay- mār-a-dur-ayā

برگردان: مار از آویشن می‌گریزد، آویشن جلو در خانه مار بیرون می‌آید (سبز می‌شود).

۲-۲. اَشَنان ošnān

یکی از گیاهانی که معمولاً در جنوب فارس می‌روید، اشنان است. این گیاه گونه‌های مختلفی دارد؛ از جمله «seidlitzia bge salsolal, salicornial» که از گیاهان تیره اسفناج chenopodiaceae می‌باشند که خشکی‌پسند بوده و در نواحی بیابانی ایرانی و روی تپه‌های شنی و باتلاق‌های شور می‌رویند و از گذشته دور در ایران به منظور تهیه صابون مورد استفاده قرار می‌گرفته‌اند» (تقوی شیرازی و همکاران، ۱۳۹۶: ۴۴۱).

در ضرب‌المثل‌های جنوب فارس که رویشگاه اصلی این گیاه در استان به شمار می‌رود، اشنان جهت شست‌وشو کاربرد دارد و در سایر نقاط استان، شغل اشنان‌فروشی مورد توجه قرار گرفته است.

۷۰ فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، دوره ۱۲، شماره ۴، پیاپی ۳۸، زمستان ۱۴۰۱

استفاده از این گیاه به عنوان صابون در مثل‌ها بازتاب یافته است تا بر این نکته تأکید شود که با شخص بدطینتی مواجه هستی و به خاطر این فرد، دچار گرفتاری‌های زیادی خواهی شد. در واقع معادل ضرب‌المثل «هنوز صابونش به تنت نخورده است» به کار می‌رود.

- هنی اُشنُنْگِش اُگُرْزَش نرفته (چاودری و خدادای، ۱۳۹۰: ۸۰).

hani ošnongeš a gorzaš narafte

برگردان: هنوز اُشنُنْگِش به کمرش نرفته است.

- اَحْمَا اِشْنُوم اِمَ گَرْدَه رفته (روئین اهلی، ۱۳۹۶: ۲۶).

a:mā ešnum-e e ma gorda rafte

برگردان: ما با اشنان این، خیلی حمام کردیم.

شستن تن با گیاه اشنان در ادبیات رسمی نیز نمود یافته است:

مغزست تو را ریم گرچه شویی دستار به صابون و تن به اشنان

(ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۱۵۷)

در برخی از مثل‌ها، هنگامی که بخواهند از شغل و آدم کم‌ارزشی سخن بگویند که با تغییر ظاهر، اصل و ذاتش تغییر نمی‌کند از اشنون‌فروش نام می‌برند:

- اگر اطلس کنی، کُنْجَا بپوشی، همان بوته کَن و اشنون فُروشی (برزگر، ۱۳۹۶: ۲۰۴).

agar atlas koni konjā bepoši hamān bote kan o ošnōn foroši

برگردان: اگر لباس اطلس را از تنت بیرون کنی و کنجا (نوعی پارچه گرانبها) بپوشی، باز هم آدم بوته کن و اشنون‌فروش هستی.

- آگه زردی کنه سرخی بپوشه هم چُس چُسک اُشْنُو فُوروشه (رحیمی و هاشمی، ۱۳۸۸: ۱۱۱۵).

age zardi kone sorxi bepoše ham čos čosake ošno foroše

برگردان: اگر زردی یا سرخی بپوشد، همان آدم بی‌ارزش اشنون‌فروش است.

۳-۲. بَکَلُو bakalu

یکی از گیاهانی که در مناطق پرباران می‌روید، بکلو است. «گیاهی است خوردنی، مانند سبزی خوردن استفاده می‌شود. خواص دارویی نیز دارد. در مناطق بیلاقی، کنار چشمه‌ها و در آبگیرهای کم عمق می‌روید. از خواص و مشخصات این گیاه معلوم می‌شود که همان ترتیزکِ آبی است که در کتاب قانونِ بوعلی سینا شرح داده شده. ریشه‌ی زیادی ندارد. نوک ریشه، کمی در زمین و بیشتر روی آب

بررسی و تحلیل کارکردهای گیاهان بومی در ضرب‌المثل‌های رایج... (ص ۶۳-۸۵) --- میثم زارع و همکار ۷۱

است. از این جهت که گیاه است و ریشه‌اش روی آب، چیزهای سست و بی‌ریشه را به آن تشبیه می‌کنند)) (آزاده، ۱۳۸۸: ۱۶۷).

گیاه بکلو بیشتر در ضرب‌المثل‌های مناطقی شمالی و غربی استان فارس به کار می‌رود. همان‌گونه که گفته شد، این گیاه ریشه محکمی ندارد، بنابراین زمانی که می‌خواهند از چیزی سخن بگویند که ریشه محکمی ندارد و نمی‌توان به آن تکیه کرد، این گیاه در مثل بازتاب می‌یابد؛ در واقع، شکل ظاهری و جایی که رشد می‌کند، بیشتر مد نظر است.

- حرف درو مَث بَکَلو ریشش سَر آوِیَه (انصاری، ۱۳۸۷: ۵۲).

harfe doro mese bakalu rišaš sare owya

برگردان: حرف دروغ مانند بکلو ریشه‌اش در آب است.

علاوه بر این که در مثل‌ها به ویژگی بی‌ثباتی و نداشتن بنیان محکم بکلو اشاره شده، در مثلی نیز ساختار و شکل واژه «بکلو» و «کوه» که کمی شبیه هم هستند، مورد توجه قرار گرفته است تا تضاد بین استوار بودن کوه و سست بودن بکلو را نشان دهند و به این موضوع توجه داشته باشند که نباید به انسان‌های سست‌عنصر مانند بکلو تکیه کرد:

- گفتم پشتم به کو بی، دیدم بَکَلو بی (آزاده، ۱۳۸۸: ۱۶۷).

goftom poštom be ko bi, didom bakalu bi

برگردان: گفتم پشتم به کوه بود (به کوه تکیه دادم) دیدم که به جای کوه، بکلو بود.

با توجه به اینکه گیاه بکلو در مناطقی که آب است، به فراوانی می‌روید و این فراوانی باعث بی‌ارزش بودن گیاه شده است؛ هنگامی که می‌خواهند به بی‌ارزش بودن هدیه‌ای تأکید کنند، مثل زیر را به کار می‌برند:

- سوغات سارکچلو، یا پیدن یا بَکَلو (مسلمی، ۱۳۶۹: ۱۲۲).

so yāt sārkačalu ya pidene ya bakalu

برگردان: سوغات دوست کچل، یا پونه است یا بکلو.

۲-۴. پُونه puneh

گیاهی است که در همه مناطق فارس می‌روید. پونه «mentha longifolia» گیاهی معطر، به ارتفاع تا ۱۰۰ سانتی‌متر که در نقاط پرآب و حواشی نهرها در اغلب نقاط کشور یافت می‌شود)) (اسکندری، ۱۳۹۳: ۵۲). با توجه به محل رویش، پونه در ضرب‌المثل‌های همه مناطق فارس به کار می‌رود. به خاطر خودروبودن و فراوانی این گیاه، هنگامی که بخواهند بی‌ارزش بودن چیزی را نشان دهند، می‌گویند:

۷۲ فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، دوره ۱۲، شماره ۴، پیاپی ۳۸، زمستان ۱۴۰۱

همانند پونه است. این مثل هم در مثل‌های قوم لر و هم در مثل‌های قوم ترک قشقایی در استان فارس به کار برده شده است.

مثلی از قوم لر:

- سوغات یار کچلو، یا پیدین یا بکلو (مسلمی، ۱۳۶۹: ۱۲۲).

soyāt yār kačalu, ya pidene ya bakalu

برگردان: سوغات دوست کچل، یا پونه است یا بکلو.

مثلی از قوم ترک قشقایی:

- چوپانینیک سوغاتی داغ یارپیزی دیر (مردانی، ۱۳۷۸: ۱۲۰).

čopāninig soyāti da: γ yārpizi deir

برگردان: هدیه چوپان، پونه کوهی است.

البته گاهی نیز مانند مثلی که در سایر نقاط ایران نیز وجود دارد، همراه مار می‌آید:

- مار از پودنه شَبَد دا در آموئش سوز ابو (اقتداری لارستانی، ۱۳۷۱: ۵۴۴).

mār az podona šabad dā dare āmonaš sowz abu

برگردان: مار از پونه بدش می‌آید دم سوراخش سبز می‌شود.

۵-۲. تلخه، گرگاس talxe, gorgās

تلخه از گیاهانی است که معمولاً در زمین‌های زراعی گندم می‌روید. «acrotilon repens» گیاهی به ارتفاع ۸۰ سانتی‌متر که توسط بذر و ریشه‌های خزنده تکثیر می‌شود. اندام‌های هوایی این گیاه دارای کرک‌های نرم و متراکم به رنگ خاکستری یا سفید است و علف هرز اراضی زراعی محسوب می‌شود» (اسکندری، ۱۳۹۳: ۹۵). گیاهی است چندساله، تلخ، بدمزه و همان‌گونه که گفته شد از گیاهان هرز زمین‌های کشاورزی به شمار می‌رود؛ برای همین نیز هرگاه می‌خواهند بگویند به خاطر چیز یا کسی، منفعت به کس یا چیز دیگری می‌رسد از مثل‌هایی استفاده می‌کنند که تلخه یا گرگاس داشته باشد:

- دولتی گیم تلخه او موئره (آزاده، ۱۳۸۸: ۳۱).

dolati ganem talxe ow mo?re

برگردان: از دولت گندم، تلخه (هم) آب می‌خورد.

بررسی و تحلیل کارکردهای گیاهان بومی در ضرب‌المثل‌های رایج... (ص ۶۳-۸۵) --- میثم زارع و همکار ۷۳

- از پای گندم گرگاس هم آب می‌خوره (جعفری، جعفری، ۱۳۸۶: ۲۰۰).

az pāye gandom gorgās ham āb mixore

به واسطه گندم، گرگاس هم آب می‌خورد.

۲-۶. توره (توله) tureh

توره از جمله گیاهانی است که مورد توجه ساکنان جنوب کشور است. توره « malva neglecta گیاهی خزننده با ساقه‌های منشعب به طول تا ۴۵ سانتی‌متر که در اراضی زراعی و بایر اغلب نقاط کشور می‌روید » (اسکندری، ۱۳۹۳: ۱۵۱). دام از این علف تغذیه می‌کند، ساکنان مناطق جنوبی کشور نیز از گیاه توله به صورت خام یا پخته استفاده می‌کنند. انواع مختلفی دارد مثل سبز و بنفش. چون این گیاه، نیروی کافی و ارزش غذایی چندانی ندارد، هنگامی که می‌خواهند از نداشتن قوت کافی و ناتوانی سخن بگویند از واژه توله استفاده می‌کنند.

- کرکو انگاری او توله‌اش وا خرده (موسوی، ۱۳۶۹: ۶۰).

karkū ongār ow tūlah eš vā xardah

برگردان: مثل اینکه پسر، آب توله خورده است.

گاهی نیز برای اینکه به مخاطب بفهمانند که از اول کار، پایش مشخص است، از توله استفاده می‌کنند:

- توره از دو برگیش پیداست (هدایتی، ۱۳۸۸: ۴۶).

ture az do bargiš pidāst

برگردان: توره از دو برگ بودنش آشکار است.

۲-۷. خار زرد xār zard

گیاهی است که در بهار می‌روید. در ابتدای رویش، گیاهی سبز است و اگر چیده نشود، بزرگ شده و تبدیل به خار زرد می‌شود. بعد از چیدن آن را می‌پزند و در ماست یا دوغ می‌گذارند. خارزرد « carthamus oxyacantha گیاهی بوته‌ای تیغ‌دار به ارتفاع تا ۱۰۰ سانتی‌متر که در مناطق بیابانی، دشت‌ها و اراضی بایر در اغلب نقاط کشور می‌روید » (اسکندری، ۱۳۹۳: ۱۶۹).

گیاه خارزرد، گیاهی است که خار آن به راحتی در پا فرو می‌رود، و به سختی می‌توان آن را از پا بیرون آورد. با توجه به این ویژگی، هنگامی که می‌خواهند بگویند که باوقار باش و باهم‌نشین بد نشست و برخاست نکن، مثل زیر را به کار می‌برند:

- یَواش یَواش وَرَ پَرَ کِه خار زرد مین پات نَر (انصاری، ۱۳۸۷: ۱۳۷).

yavāš yavāš vara bera ke xār zard mene pāt nara

برگردان: یواش یواش راه برو که خار زرد به پایت نرود.

گیاه خار زرد زود آتش می‌گیرد و به خاکستر تبدیل می‌شود. قشقای‌ها با توجه به این ویژگی، مثل زیر را ساخته‌اند تا به مخاطب بفهمانند که کارش سود چندانی ندارد:

- ساری سولماز، اُودن اولماز (مردانی، ۱۳۷۸: ۱۴۹).

sari sulmāz oden ulmāz

برگردان: از خار زرد، هیزم فراهم نمی‌شود.

۲-۸. خاکشیر *xākšir*

یکی از گیاهانی که در استان فارس می‌روید، خاکشیر است. خاکشیر «*descurainnia sophia*» گیاهی است علفی یک‌ساله و دوساله از تیره شب‌بو، دارای ساقه‌ای به ارتفاع متغیر سی سانتی‌متر تا یک متر می‌باشد. قسمت پایین گیاه دارای پوشش از کرک و بالای گیاه بدون کرک و در بعضی موارد تمام گیاه بدون کرک است. گل‌های آن به رنگ زرد روشن می‌باشد. میوه آن خورجین دراز داشته که در داخل غلاف خورجین، دانه‌ها قرار دارند. طبیعت دانه خاکشیر گرم و تر است» (هاشمیان و فیروزی، ۱۳۹۲: ۳۵).

دانه‌های ریز قهوه‌ای در این گیاه وجود دارد که مصرف دارویی دارد. بیشتر در فصل تابستان به خاطر گرما استفاده می‌شود. به دلیل اینکه خاصیت دارویی دارد و با بیشتر طبع‌ها می‌سازد، درباره شخصی که با تمام طبقات و همه نوع مردم بتواند معاشرت کند و با همه سازش داشته باشد، مثل زیر گفته می‌شود:

- خاکشیر مزاج (بهروزی، ۱۳۴۸: ۲۳۷).

xāke šir mezāj

برگردان: طبعش همانند خاکشیر است.

۹-۲. درمنه *derma:ne*

درمنه از گیاهانی است که در مثل‌های فارس به کار رفته است. (اسم فارسی درمنه، شیخ بر وزن پیه است. و آن گیاهی است از تیره مرکبان جزو دسته آفتابی‌ها که منشأ آن را ترکستان دانسته‌اند. ساقه‌اش راست و نسبتاً سخت و چوبی در ناحیه قاعده است. برگ‌های قاعده ساقه به هم فشرده و دارای بریدگی‌های ریز و پوشیده از کرک‌های مایل به سفید است ولی برگ‌های قسمت‌های فوقانی کوچک و بدون کرک‌اند. درمنه، خودرو و بیابانی است... و گیاهی است تلخ) (رنگچی، ۱۳۷۲: ۵-۱۴۴).
اگر بخواهند بی‌نصیبی و بی‌قسمتی را بیان کنند یا بی‌بهره‌بودن را نشان دهند، این گیاه در مثل آورده می‌شود:

- دنیا که بشه کاه و جو، خوراک خر ایشومی درمنن (بذرافکن، ۱۳۸۹: ۲۹۲).

donyā ke beše kāh o jo xorāk xare išomi dermanan

برگردان: اگر دنیا کاه و جو شود، خوراک خر عشایر (ایشوم) درمنه است.

- اگر جو از آسمون بباره، خوراک خر کوهکی درمنه است (قرلی جهرمی، ۱۳۹۴: ۷۴).

agar jo az asemun bebare xorak xare kuhaki derime ast

برگردان: اگر جو هم از آسمان بیارد، خوراک خر کوه‌نشین درمنه است.

هنگامی که می‌خواهند به مخاطب تأکید کنند که با فردی قدرتمند همراه هستی و به همین خاطر کسی مزاحمت ایجاد نمی‌کند، مثل زیر را به کار می‌برند:

- بیو بریم درمنه، سند هَمَش پیش منه (اسکندری و اسکندری، ۱۳۸۵: ۲۷۰).

beyo berim dermane, sanad hamaš piše mane

برگردان: بیا بریم درمنه، سند همه‌اش پیش من است.

۱۰-۲. ربا ترَبک *rabātorbak*

گیاه ربا ترَبک همان گیاه تُرَبُد است. «ترَبد به ضم اول و ثالث بر وزن قنغد گیاهی است از تیره پیچکیان که پایاست و ساقه‌اش پیچنده و زاویه‌دار و برگ‌هایش قلبی‌شکل است و ریشه و ساقه این گیاه در تداوی به عنوان یک مسهل قوی مصرف می‌شود. در فرهنگ‌های «برهان قاطع و آندراج» از آن فقط به عنوان دوائی که اسهال آورد نام برده شده است. در کتاب «گیاه‌شناسی» دکتر حسین گل‌گلاب چنین آمده است: ترَبد از تیره پیچکیان و ریشه‌های ضخیم آن مسهل است.» (رنگچی، ۱۳۷۲: ۸-۹۷).

خاصیت مسهل‌بودن ربا ترَبک، در مثل‌ها نیز نمود پیدا کرده است و هنگامی که کسی زیاد به آبریز می‌رود، این مثل را به کار می‌برند:

- انگار ربا تُربک خورده (ملک‌زاده، ۱۳۸۰: ۲۳۰).

engā raba torbak xorde

برگردان: انگار ربا تربک خورده است.

۱۱-۲. ریشه مَهک rišemahak

یکی از گیاهانی که در ضرب‌المثل‌های فارس بازتاب یافته، ریشه مهک است. ریشه مهک « liquorice گیاهی است علفی و چند ساله، دارای ساقه‌های هوایی بلند به طول نیم تا یک متر که در محیط‌های مساعد به ارتفاع دو متر هم می‌رسد. برگ‌های آن به رنگ سبز غباری است. گل‌های آن به رنگ آبی روشن، بنفش، زرد و غالباً همراه با لکه‌های سفید رنگ است. در اکثر نواحی و شهرهای مختلف ایران مانند گرگان، آذربایجان، کردستان، همدان، فارس، خراسان و دیگر شهرها می‌روید» (هاشمیان و فیروزی، ۱۳۹۳: ۴۰).

سست‌بودن برگ‌های ریشه‌محک در مثل‌ها بازتاب یافته است و وقتی کسی در حال هلاک شدن و یا متضرر شدن است و برای نجات خود، به فرد و دستاویزی ضعیف متوسل می‌شود، این مثل را برای او به کار می‌برند:

- سیلم بُرده، دسمو گرفتم آش ریشه مَهک (رحیمی و هاشمی، ۱۳۸۸: ۱۱۲۴).

seylom borde dasomo gereftam aš rišemahak

برگردان: سیلم، مرا دارد می‌برد و دستم را به ریشه محک گرفته‌ام.

۱۲-۲. قُلْفَه qolfe

قلفه گیاهی خودرو است که بیشتر در مزارع و نقاط حاشیه‌ای مزارع می‌روید. «تورک (بر وزن کوچک) یا خرفه و یا خفرج، گیاهی است از تیره‌ای به نام خرفه، جزو رده جدا گلبرگ‌ها که خودرو و دارای ساقه‌های سرخی است که روی زمین می‌خوابد. گلبرگ‌هایش سفید یا زرد و تخم‌های آن ریز و سیاه است» (زنگی، ۱۳۷۲: ۱۰۷).

یکی از ویژگی‌های قلفه این است که با برخورد آب دوباره سبز می‌شود. این ویژگی برای ساخت مثل، مورد توجه بوده است تا ارزش جان انسان‌ها مورد تأکید قرار گیرد:

- چون قُلْفَه نیس که دوباره سوز کنه (قاسمیان نسب، ۱۳۹۵: ۵۶۵).

jun qolfe nis ke dobāre sowz kone

برگردان: جان، گیاه قلفه (خرفه) نیست که دوباره سبز شود.

۱۳-۲. کاسنی / کاشنی *kāsni/kāšni*

یکی از گیاهانی که در مثل‌های فارس به کار رفته است، کاسنی است. کاسنی «*cichorium pumilum*» گیاهی علفی به ارتفاع یک متر است که در مناطق معتدل و مرطوب سراسر کشور و اغلب در کنار جویبارها و چمن‌زارها یافت می‌شود» (اسکندری، ۱۳۹۳: ۲۱). این گیاه «گیاهی دارویی و خوردنی است که بعد از عرق‌گیری، پخته شده آن را در ماست یا دوغ می‌ریزند و بورانی خوشمزه‌ای می‌شود. در بعضی مناطق لرنشین چند گیاه دیگر از قبیل جاشیر و بیلهر و موسیر به آن اضافه و با ماست مخلوط می‌کنند و به آن ریچال می‌گویند» (آزاده، ۱۳۸۸: ۱۲۳).

کاسنی که در بعضی مناطق به آن کاشنی هم گفته می‌شود، در ضرب‌المثل‌های مناطق شمال فارس بویژه مرودشت و ارسنجان بیشتر از سایر بخش‌های استان به کار می‌رود.

معمولاً هنگامی که می‌خواهند از هدیه‌ای کم‌ارزش و بی‌اعتبار ابراز دلخوری کنند، می‌گویند همانند سوغات آوردن کاشنی است. این گیاه در منطقه فارس، پس از باران بهار به وفور یافت می‌شود. مثل‌هایی از این دست با توجه به محیط ساخته شده‌اند؛ انسان‌ها از دیرباز به محیط یا اقلیم و اجتماعی که در آن زندگی می‌کنند، توجه ویژه‌ای داشته‌اند:

- سوغات یار دَشتی، یُو کنگر یا کاشنی. (رحیمی و هاشمی، ۱۳۸۸: ۱۱۳۷).

soyāt yār dašti you kangare yā kāšni

برگردان: سوغات یاری که در دشت زندگی می‌کند یا کنگر است یا کاسنی.

۱۴-۲. کُما و جاشیر *komā / jāšir*

جاشیر گیاهی معطر و پرزدار است و «از خانواده جعفریان و به طور خودرو در نقاط کوهستانی در ارتفاعات برف گیر می‌روید. این گیاه در اوایل بهار بعد از ذوب شدن برف ارتفاعات، از زمین بیرون می‌آید و تا اواخر اردیبهشت و اوایل خردادماه به رشد خود ادامه می‌دهد. رویشگاه اصلی جاشیر در ایران در منطقه زاگرس است. این گیاه در استان‌های مرکزی، فارس، بویر احمد، چهارمحال و بختیاری، اصفهان، کرمانشاه، لرستان، همدان، کرمان و در قسمت‌هایی از سلسله جبال البرز دیده شده است» (بوستانی، ۱۳۸۹: ۱).

کما و جاشیر نیز در فصل بهار سبز می‌شوند. کما گیاهی ویژه حیوانات است اما جاشیر دو نوع حیوانی و انسانی دارد. با توجه به اینکه این گیاه در مناطقی که بیشتر باران می‌بارد، می‌روید؛ مثل‌هایی که در آن‌ها جاشیر وجود دارد، مربوط به شمال فارس است.

در مثل‌هایی به ارزش غذایی این گیاه برای حیوانات اشاره شده است تا بر این موضوع تأکید شود که انسان برای آسایش خویش تلاش می‌کند و وقتی آسایش نداشته باشد، چرا باید کار و تلاش کند؟
- کما رو می‌زنن خر بخوره، وختی خر سَقَط شد فُوییدی کما چی چی یه؟ (رحیمی و هاشمی، ۱۳۸۸: ۱۲۳۳).

komā ro mizanan xar boxore vaxti xar saqat šod foydey komā čiċie

برگردان: جاشیر کوهی را می‌برند که خر بخورد، وقتی خر مُرد، فایده جاشیر چیست؟

مثل‌هایی به این مسئله که خوردن کما تشنگی می‌آورد اختصاص دارد و در آن‌ها به خوردن این گیاه و عواقب آن اشاره می‌شود:

- انگا کَمَه‌ی آغا مهدیش فاردان (آزاده، ۱۳۹۴: ۳۴).

angā kamaye aqā mahdiš fārdān

برگردان: انگار کُمای آغا مهدی را خورده است.

«آغا مهدی منطقه‌ای در کوهستان سیوند است که گیاه مرتعی کما در آن فراوان است» (همان: ۳۴).

جاشیر گیاهی کوچک است که برگ‌های نازک دارد و بسیار شکننده است. در مثلی نیز به این ویژگی توجه شده است تا بخت بد مورد تأکید قرار گیرد:

- بَخت یاتاندا، جاشیر دیبیتدن آبی چیز (مردانی، ۱۳۷۸: ۸۴).

baxt yātāndā jāšir deie ?dan āie ċiz

برگردان: اگر بخت انسان خوابیده باشد، خرس از زیر بوته گیاه جاشیر بیرون می‌آید و به انسان حمله می‌کند.

به نظر می‌رسد که در مثال زیر نیز جاشیر و مشیر به خاطر ویژگی زبانی و شباهت واجی با هم آورده شده‌اند تا با لحنی کنایی، بدقولی کردن فرد یا به تأخیر انداختن کار را از طرف شخص نشان دهند:

- مَشیرو کی دیدی؟ موقی جاشیر (رحیمی و هاشمی، ۱۳۸۸: ۱۲۴۷).

maširo key didi moqey jāšir

برگردان: مشیر را چه زمانی دیدی؟ موقع جاشیر.

مشیر و مشا کنایه از کسی است که در ناز و نعمت زندگی می‌کند. (همان: ۱۰۸۴).

۱۵-۲. کَنگَر kangar

یکی از گیاهانی که بیش از هر گیاهی در ضرب‌المثل‌های فارس بازتاب یافته، کنگر است. کنگر «*gundelia tournefortii* گیاهی پر تیغ با برگ‌های پهن و ریشه‌های خوراکی به ارتفاع تا ۱۰۰ سانتی-متر که در اغلب مناطق کوهستانی و مرتفع کشور یافت می‌شود.» (اسکندری، ۱۳۹۳: ۱۷۲). این گیاه در فصل بهار می‌روید و با آمدن گرما کم‌کم گل می‌دهد (خار می‌شود) و ارزش خوراکی برای انسان‌ها ندارد. کنگر از روزگاران گذشته نیز مورد توجه بوده است؛ به عنوان مثال، در تزیینات گچ‌بری طاقچه-ای در کاخ بیشاپور که هم اکنون در موزه لوور نگهداری می‌شود، نقوش درهم پیچیده برگ کنگر به چشم می‌خورد. (نک. مبینی و شافعی، ۱۳۹۴: ۵۳). برخی معتقدند که «کنگر نماد زمین بکر است و از آنجا نماد باکرگی مفهومی که خود به نوعی نشانه پیروزی است» (شوالیه و گبران، ۱۳۸۵: ۶۱۸).

اما کنگر در مثل‌های فارس این جایگاه را ندارد. کنگر در مثل‌ها بیشتر نمود منفی دارد. نماد فقر، نداری و بی‌چیزی و نشان‌دهنده بی‌ارزشی است. زمانی که گیاه کنگر نشان‌دهنده درآمدزایی باشد و به ارزش غذایی آن در مثل‌ها توجه شده باشد، نمود مثبتی دارد.

در برخی از مثل‌ها هنگامی به کار می‌رود که می‌خواهند این مسئله را به طعنه بیان کنند که فرد نمی‌تواند گذشته خود را فراموش کند؛ حتی اگر ظاهرش را تغییر دهد:

- اگر آدلَس در آری کِمخا پُپوشی، همون کنگر در آری کاشنی فُروشی (حسام‌پور و جبار، ۱۳۹۰: ۷۵).
agar adlas darāri kemxā bepuši, hamun kangar darāre kāšni foruši

برگردان: اگر جامه اطلس از تن بیرون کنی و کمخا (پوشیدنی گرانبها) بپوشی، باز هم همان کنگر در آری کاسنی فروش هستی.

گاهی شکل ظاهری کنگر مورد تأکید قرار می‌گیرد تا مخاطب مثل، ضمن یادآوری شکل ظاهری کنگر، گذشته خود را نیز به یاد آورد:

- فراموش شده گذشته‌ها را / کنگر سر زیر یا سر بالا (داوریناه و ترکمان، ۱۳۹۱: ۱۳۵).
farāmušt šode gozaštehā rā kangar sar zire yā sar bālā

برگردان: گذشته‌ها را فراموش کردی و نمی‌دانی کنگر سرش پایین است یا بالا؟

- تو که تو جُل گو می‌کردی لالا، نمی‌دونی کنگر سر شی یا سر بالا؟ (بذرافکن، ۱۳۸۹: ۲۶۹).
to ke tu jole gow mikardi lālā nemidoni kangar sar ši yā sar bālā

برگردان: تو که در جُل گاو می‌خوابیدی، نمی‌دانی که کنگر سرش به طرف پایین است یا بالا؟

۸۰ فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، دوره ۱۲، شماره ۴، پیاپی ۳۸، زمستان ۱۴۰۱

در برخی مثل‌ها نیز شکل ظاهری کنگر چه پیش از چیدن در دامنه کوه‌ها و چه پس از چیدن که ساقه خوراکی آن باقی می‌ماند، مورد توجه قرار می‌گیرد. هنگامی که کسی در ظاهر، آدم سر به زیری است ولی در باطن آدم خوبی نیست، مثل زیر را به کار می‌برند، شاید دلیلش به خاطر داشتن خارهای ریز کنگر نیز باشد:

- کنگر سر زیرن (روئین اهلی، ۱۳۹۶: ۱۸۴).

kangare sar zir-en

برگردان: کنگر سر به زیر است.

کنگر با هر وزش بادی تکان می‌خورد و استوار و محکم نیست. زمانی که می‌خواهند به انسان‌های بی‌اراده‌ای که سرنوشت خود را به دست دیگران می‌سپارند و قدرت تصمیم‌گیری ندارند، اشاره کنند، مثل زیر را به کار می‌برند:

- مٹ کنگر دم باد می‌شود (نوروزی، ۱۳۸۳: ۴۰۵).

mese kangar dame bād mišavad

برگردان: مثل کنگری که جلو باد قرار گرفته است، حرکت می‌کند.

بعد از پاک کردن کنگر، باقیمانده آن در مقایسه با میزان اولیه، ناچیز است. این مثل حکایت می‌کند که به خاطر هیچ و پوچ، همسر بی‌گناه به قتل می‌رسد:

- کنگر پروپیت زنم کشتم به هیچ (همان: ۱۱۹).

kangar paro pit zaname koštam be hič

برگردان: کنگر را پاک کردم و برگ‌های اضافی آن را زدم و زنم را بی‌دلیل کشتم.

همان‌گونه که گفته شد، کنگر در مناطق مرتفع می‌روید اما این رویش در ارتفاع باعث نمی‌شود که ارزش چندانی داشته باشد. در مثل زیر نیز به محل رویش کنگر اشاره شده است تا بر جایگاه مخاطب که جایگاه والایی نیست، تأکید شود:

- کنگر از بالا نشستن رتبه‌ای پیدا نکرد (هدایتی، ۱۳۸۸: ۱۱۹).

kangar az bālā nešastan rotbe i peydā nakard

گاهی نیز اگر بخواهند بی‌ارزشی هدیه‌ای را نشان دهند، مثل زیر را به کار می‌برند و معتقدند که کنگر یک هدیه یا یک گیاه بی‌ارزش است:

- سوغات یار نشمی، یا کنگره یا کاشنی (آزاده، ۱۳۸۸: ۱۲۳).

soyāt yāre našmi yā kangare yā kāšni

بررسی و تحلیل کارکردهای گیاهان بومی در ضرب‌المثل‌های رایج... (ص ۶۳-۸۵)---میشم زارع و همکار ۸۱

در ضرب‌المثلی که در بخش کاشنی از مثل‌های ارسنجان آورده شد («سوغات یار دشتی») آمده بود و اینجا «سوغات یار نشمی (نام طایفه‌ای)» است.

یکی از ویژگی‌های مثبت گیاه کنگر که در ضرب‌المثل‌های استان فارس نمود یافته، نقش درآمدزایی این گیاه است. کنگر در این استان، مشتریان فراوانی دارد. افرادی که شغل ثابت و مشخصی ندارند، در فصل بهار از راه فروش کنگر، درآمدزایی می‌کنند. در مثل زیر به نقش اقتصادی کنگر اشاره شده است تا نشان دهند هنگامی که انسان، ناچار و نیازمند است باید دست به هر کاری بزند تا نیازش را برآورده کند.

- آدم بی پول، کنگر می‌چینه (عسکری چاودری و خدادادی، ۱۳۹۰: ۲۰۰).

āzam bi pol kangar mičine

یکی از ویژگی‌های کنگر، ارزش غذایی آن است. در برخی از مثل‌ها به این ویژگی اشاره شده است و با آن، طفیلی‌بودن و مزاحم بودن را نشان می‌دهند:

- خورده کنگر انداخته لنگر (حسنی و نعمت‌اللهی، ۱۳۹۲: ۹۲۵).

xorde kangar endāخته langar

برگردان: کنگر خورده است و لنگر انداخته است.

۱۶-۲. گند قلاق یا تخم کلاغ *gonde qalāq / toxme kalāq*

گیاه دیگری که در مثل‌های فارس به کار رفته، تخم کلاغ است. تخم کلاغ (*muscari neglectum*) گیاهی پیازی و رنگ‌دانه‌دار به ارتفاع ۳۵ سانتی‌متر است که در اغلب نقاط کشور بویژه منطقه‌های رویشی ایرانی و تورانی و زاگرسی می‌روید» (اسکندری، ۱۳۹۳: ۳۱).

گند قلاق در واقع گیاه بی‌ارزشی به نظر می‌آید؛ برای همین آن را در تقابل با درخت که ارزش فراوانی دارد، قرار می‌دهند و با این کار از بخت بد خود شکوه می‌کنند:

- بخت ما اگر بخت بود، گند قلاقو هم درخت بود (صفایی زاده پاسارگادی، ۱۳۸۶: ۱۴۶).

baxt mā agar baxt bud gonde qalāqo ham deraxt bud

برگردان: بخت ما هم اگر بخت (خوبی) بود، گند قلاق هم (برای ما) درخت بود.

۱۷-۲. مروه *marveh*

از دیگر گیاهانی که در استان فارس می‌روید، مروه است. مروه (*artemisia absinthium*) گیاهی کپه‌ای معطر، با ساقه گل‌دهنده به ارتفاع تا ۱۲۰ سانتی‌متر با گل‌های مایل به زرد که در منطقه‌های رویشی خزری و ایران و هم به صورت کاشته شده یافت می‌شود» (اسکندری، ۱۳۹۳: ۲۲۷).

مروه دو نوع دارد، مروه تلخ و مروه خوش. این دو نوع مروه در مثل‌ها به کار رفته است. هرگاه بخواهند تضاد و تفاوت را نشان دهند مثل زیر را به کار می‌برند:

- مَرَوَه تحر و مَرَوَه حَخش، آیک بکو شِرش بکش، زن مرد پیر مَبَه که شو دراز و بوش نِحَخش
(رویین اهلی، ۱۳۹۶: ۲۰۱).

marvah tahr o marvah xaš, a yak boku šeraš bekaš, zene marde pir maba ke šō derāz o buš nexaš

برگردان: مروه تلخ و مروه خوش را مخلوط کن، شیرهاش را بکش، زن مرد پیر نشو که شب دراز است و بویش ناخوش.

۳. نتیجه‌گیری

مثل‌ها، از بخش‌های مهم فرهنگ عامه هستند. برخی مثل‌ها تحت تأثیر محیطی که انسان‌ها در آن زندگی می‌کنند، ساخته شده‌اند. از عناصر محیطی‌ای که باعث ساخت ضرب‌المثل‌ها شده‌اند و در مثل‌ها بازتاب یافته‌اند، گیاهان هستند. در مثل‌های استان فارس نیز عناصر گیاهی نمود پیدا کرده‌اند و برخی از ویژگی‌های گیاهان مانند شکل ظاهری، ارزش غذایی، محل رشد و نمو، فراوانی گیاه، استفاده ابزاری، خاصیت درمانگری، ساخت زبانی (واژگانی) گیاهان مورد توجه قرار گرفته است تا مسایلی همچون بی‌ارزشی، فراموش کردن هویت و گذشته، طفیلی‌بودن، بی‌نصیب و قسمت‌بودن، پرهیز از هم‌نشین بد، انجام کار سودمند، نداشتن حرص و طمع و ناستوار بودن دروغ را نشان دهند. مردم استان فارس تلاش می‌کنند تا با به کار بردن این مثل‌ها، نکات اخلاقی، اجتماعی، آموزشی و غیره را بیان کنند.

منابع

۱- آزاده، حسین. (۱۳۸۸). ضرب‌المثل‌های شمال فارس، شیراز: بنیاد فارس‌شناسی و تخت جمشید.

۲- آزاده، حسین. (۱۳۹۴). ضرب‌المثل‌های سیوندی، جلد اول، شیراز: نوید شیراز- قطب علمی پژوهش‌های فرهنگی ادبی فارس دانشگاه شیراز.

۳- اسکندری، اکبر و اسکندری، نسرین. (۱۳۸۵). ارسنجان‌نامه، شیراز: نوید شیراز.

۴- اسکندری، مجید. (۱۳۹۳). طبیعت‌گردی با گیاهان ایران، تهران: ایران‌شناسی.

بررسی و تحلیل کارکردهای گیاهان بومی در ضرب‌المثل‌های رایج... (ص ۶۳-۸۵)--- میثم زارع و همکار ۸۳

- ۵- اقتداری لارستانی، احمد. (۱۳۷۱). لارستان کهن و فرهنگ لارستانی، چاپ دوم، تهران: جهان معاصر.
- ۶- انصاری، جلیل. (۱۳۸۷). ضرب‌المثل‌های رایج لری ممسنی، ممسنی: فریاد کویر.
- ۷- بذرافکن، جلال. (۱۳۸۹). فرهنگ مردم داریون، شیراز: آوند، بنیاد فارس‌شناسی.
- ۸- برزگر، سبحان. (۱۳۹۵). تاریخ و فرهنگ بوانات، شیراز: نامه پارسی.
- ۹- بوستانی، رؤیا. (۱۳۸۹) «مطالعه و بررسی پراکنش گونه‌های مختلف جاشیر در ایران»، مجموعه مقالات همایش ملی گیاهان دارویی، دانشکده منابع طبیعی ساری، صص ۱-۱۸.
- ۱۰- بهار، مهرداد. (۱۳۶۲). پژوهشی در اساطیر ایران، توس: تهران.
- ۱۱- بهروزی، علی‌نقی. (۱۳۴۸). واژه‌ها و مثل‌های شیرازی و کازرونی، شیراز: اداره کل فرهنگ و هنر فارس.
- ۱۲- بهمنیار، محمد. (۱۳۶۹). داستان‌نامه بهمنیاری، به کوشش فریدون بهمنیار، تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۳- جعفری، بهادر و جعفری، راضیه. (۱۳۸۶). لپویی ستاره درخشان، شیراز: ایلاف.
- ۱۴- حسام‌پور، سعید و جبار، عظیم. (۱۳۹۰). دستور زبان و فرهنگ واژه‌های کوهمره سرخی، شیراز: بنیاد فارس‌شناسی، آوند اندیشه.
- ۱۵- حسنی، نعمت‌اللهی. (۱۳۹۲). آباچه؛ دروازه تمدن فارس، اصفهان: پارس ضیا.
- ۱۶- حکمت، علی. (۱۳۹۳). فرهنگ‌نامه استهبان، تهران: شرکت تعاونی کارآفرینان فرهنگ و هنر.
- ۱۷- خدیش، حسین. (۱۳۷۹). فرهنگ مردم شیراز، شیراز: دانشنامه فارس.
- ۱۸- فرنبغ‌دادگی، آذر. (۱۳۶۹). بندهش، به کوشش مهرداد بهار، تهران: توس.
- ۱۹- داورپناه، جمیله و ترکمان، غلامحسین. (۱۳۹۱). مجموعه اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های شیرازی، چاپ چهارم، شیراز: ایلاف.
- ۲۰- رحیمی، حبیب و هاشمی، سهیلا. (۱۳۸۸). جام ارسنجان نما، قم: دانشوران.
- ۲۱- رشیدی، خسرو. (۱۳۹۶). شهرستان خرم بید و فرهنگ مردم آن، شیراز: تخت جمشید- قشقایی.

۸۴ فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، دوره ۱۲، شماره ۴، پیاپی ۳۸، زمستان ۱۴۰۱

- ۲۲- ذوالفقاری، حسن. (۱۳۹۴). زبان و ادبیات عامه ایران، تهران: سمت.
- ۲۳- رنگچی، غلامحسین. (۱۳۷۲). گل و گیاه در ادبیات منظوم فارسی، تهران: پژوهشگاه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۲۴- روئین اهلی، پروانه. (۱۳۹۶). ضرب‌المثل‌های شهر اهل، شیراز: نوید شیراز.
- ۲۵- سازمان نقشه‌برداری کشور. (۱۳۸۴). اطلس نقشه و اطلاعات مکانی (استان فارس)، تهران: سازمان نقشه‌برداری کشور (سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور).
- ۲۶- سرخوش کرتیس، وستا. (۱۳۷۳). اسطوره‌های ایرانی، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.
- ۲۷- شوالیه، ژان و گریبان، آلن. (۱۳۸۵). فرهنگ نمادها، ترجمه سودابه فضایی، جلد چهارم، تهران: جیحون
- ۲۸- صفایی‌زاده پاسارگادی، عزیز. (۱۳۸۶). یادى از گذشته‌ها، انتشارات خانه و تصویر ابریشمی.
- ۲۹- عسکری چاوردی، جواد و خدادای، سلیمان. (۱۳۹۰). ضرب‌المثل‌های محلی پس‌کرانه‌های شمال خلیج فارس (لامرد)، قم: عطش.
- ۳۰- عمادی، نظام. (۱۳۸۵). گویش مرودشت، شیراز: ایلاف.
- ۳۱- فتوحی رودمعجنی، محمود. (۱۳۸۶). بلاغت تصویر، تهران: سخن.
- ۳۲- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۵). شاهنامه، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.
- ۳۳- قاسمیان نسب، منصور. (۱۳۹۵). خورنگان کیست؟ خورنگان کجاست؟، قم: کاریز.
- ۳۴- قزلی‌جهرمی، ایرج. (۱۳۹۴). فرهنگ و آداب و رسوم جهرم، جهرم: نشر بویینز.
- ۳۵- کریمی‌نژاد، محمد. (۱۳۸۱). اهل نو عروس لامرد، شیراز: نوید شیراز.
- ۳۶- مبینی، مهتاب و شفیع، آزاده. (۱۳۹۴). «نقش گیاهان اساطیری و مقدس در هنر ساسانی»، جلوه هنر، ۷(۲)، ۶۴-۷۵.
- ۳۷- محجوب، محمد جعفر. (۱۳۸۷). ادبیات عامیانه ایران، به کوشش حسن ذوالفقاری، تهران: نشر چشمه.
- ۳۸- مردانی، اسدالله. (۱۳۷۸). آتالار سوزو: ضرب‌المثل‌های ترکی قشقایی (ترکان جنوب ایران)، شیراز: کیان نشر.
- ۳۹- مسلمی، اعظم. (۱۳۸۰). ممسنی بهشت گمشده، مشهد: شیرازگان

- ۴۰- معین، محمد. (۱۳۸۶). فرهنگ معین، تهران: ادنا
- ۴۱- ملک‌زاده، محمدجعفر. (۱۳۸۰). فرهنگ زرقان، تهران: نشر آثار فرهنگستان.
- ۴۲- موسوی، سید حسن. (۱۳۶۹). گوشه‌هایی از فرهنگ و آداب و رسوم مردم کوهمره، نودان، جروق سرخی فارس، شیراز: لوکس.
- ۴۳- ناصر خسرو. (۱۳۸۴). دیوان اشعار، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، چاپ ششم، تهران: دانشگاه تهران.
- ۴۴- ندیم، مصطفی. (۱۳۸۲). تاریخ ادیان و مذاهب در فارس از اسلام تا عصر سلجوقیان، شیراز: بنیاد فارس‌شناسی.
- ۴۵- نظری، جلیل و پیروزه، علی. (۱۳۹۵). «بازتاب گیاهان و درختان در شعر محلی کهگیلویه و بویر احمد»، ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین، ۶(۲)، ۹۵-۱۱۹.
- ۴۶- نقوی شیرازی، مریم و همکاران. (۱۳۹۶). «شوینده‌های طبیعی البسه از دیدگاه طب سنتی ایران»، جنگل ایران، ۲(۴)، ۳۶۵-۳۵۷.
- ۴۷- نوروزی، علی‌مدد. (۱۳۸۳). طلوع سبز (تاریخ و فرهنگ مردم کوهمره جروق)، قم: نشر سرور
- ۴۸- هاشمیان، ویدا و فیروزی، عشرت. (۱۳۹۲). جزوه گیاهان دارویی، مشهد: دانشگاه علوم پزشکی مشهد.
- ۴۹- هدایتی، مهرداد. (۱۳۸۸). حرف‌های گوشه‌دار مثل‌های تر، تعبیرات و اصطلاحات پهلو‌دار فیروزآباد، شیراز: نوید شیراز.
- ۵۰- همایونی، صادق. (۲۵۳۶). یازده مقاله در زمینه فرهنگ عامه، شیراز: انتشارات کل اداره فرهنگ.